

# روش‌شناسی «مکیال المکارم» در ادله‌ی وجوب معرفت به امام زمان علیه‌السلام

چکیده: کتاب «مکیال المکارم» با هدف تأکید بر لزوم دعای بسیار، برای تعجیل فرج امام زمان علیه‌السلام تألیف شده است. در ابتدا مؤلف با دلایل عقلی و نقلی ادله‌ی اثبات وجود امام عصر علیه‌السلام را بیان می‌کند تا در پی آن مخاطب را به بحث وجوب معرفت امام، در عصر غیبت سوق دهد؛ این سبک نوشتار در نوع خود جدید است و پیوندی بین مباحث امامت و مهدویت است؛ موضوعی که به نظر می‌رسد امروز باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد؛ بر این اساس مؤلف بعد از معرفت‌افزایی مخاطب، بر دعا بر فرج امام عصر علیه‌السلام تأکید می‌کند؛ پرهیز از برخورد احساسی با مقوله‌ی ظهور از جمله دیگر مواردی است که مؤلف سعی دارد مخاطب خود را از آن برحذر دارد تا بر مبنای شور و شعور، درخواست پایان غیبت کبری از خداوند در سطح جهانی محقق شود.

کلیدواژه‌ها: مکیال المکارم، مهدویت، ادله‌ی امامت، امام دوازدهم، معرفت، غیبت.

دکتر احسان پوراسماعیل  
استادیار مؤسسه آموزش عالی  
آرمان رضوی مشهد  
Dr.EhsanPouresmaeil@  
gmail.com

تاریخچه‌ی مقاله  
دریافت: ۱۳۹۹/۷/۸  
پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۳

می‌پردازد که این بخش هم ابتکاری جدید در آثار حوزه‌ی مهدویت است.

بخش پنجم: بیان نتایج خوب از دعا برای فرج؛

بخش ششم: اوقات و حالات تأکید شده برای دعا؛

بخش هفتم: چگونگی دعا برای تعجیل فرج ظهور امام علیه السلام و دعا‌های

رسیده؛

بخش هشتم: تکالیف عصر غیبت که به هشتاد تکلیف شیعیان در این زمانه

می‌پردازد.

از مهم‌ترین ویژگی‌های این کتاب، استقلال موضوعی و محتوایی هر بخش از بخش دیگر است به طوری که اگر خواننده از هر قسمت کتاب شروع به مطالعه کند و قسمت‌های قبلی را بررسی نکرده باشد، به ثمراتی از این اثر دست می‌یابد. این کتاب مشتمل بر بحث‌های مختلف و بسیار با اهمیت در زمینه‌های حدیث، فقه، کلام، رجال و ادبیات است که با اسلوب بدیع و سبک جالب و نتیجه‌گیری‌های درستی توأم است. در این مقاله برآنیم که بررسی کنیم مؤلف چگونه به وجوب شناخت امام زمان علیه السلام پرداخته است و اثر خود را بر این دلایل بنا نهاده است تا در پی آن مخاطب را به اهمیت دعا برای فرج امام عصر علیه السلام فرا خواند.

## ۲. شالوده‌ی کلام

هر نویسنده‌ای به روشی خاص، بنیاد و اساس سخن خود را بیان می‌کند، مبنای مؤلف علیه السلام در این اثر ارائه‌ی مفهومی جدید از ایمان است که برگرفته‌ی

## ۱. مقدمه

کتاب «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام» اثر ارزنده، ابتکاری، و مهم محمدتقی موسوی اصفهانی علیه السلام (۱۲۶۲ - ۱۳۰۸ ق) معروف به فقیه احمدآبادی است. مؤلف، از معدود علمای شیعه است که با درجه‌ی اجتهاد توفیق نگارش کتاب پیرامون امام دوازدهم علیه السلام را پیدا کرده است. از بیست و یک نگاشته‌ی او (مهدوی، ۱۳۸۶ ش، ج ۲، ص ۲۳۹) این کتاب بیش از همه به زیور طبع درآمده است و درباره‌ی آن، آثاری منتشر شده؛ این نگاشته، به تعداد ابواب بهشت، هشت بخش دارد:

بخش اول: شناختن امام زمان علیه السلام واجب است؛ در این قسمت ابتدا به بررسی دلایل عقلی و نقلی در زمینه‌ی معرفت امام علیه السلام می‌پردازد.

بخش دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات؛

بخش سوم: در بیان قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت نسبت به ما؛ که در آن به بیان قسمتی از حقوقی که امام زمان علیه السلام به گردن شیعیان دارند، اشاره شده است.

بخش چهارم: درجات و خصوصیات امام زمان علیه السلام که موجب دعا برای آن جناب می‌باشد؛ که در این قسمت به صورت الفبایی به بیان این ویژگی‌ها

از مجموعه‌ای از آیات و روایات تراث شیعه است. سخن او این است: «و أنه لا يتحقق الإيمان بدون معرفّة إمام الزمان و يدل على ذلك العقل و النقل» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۷) یعنی: ایمان بدون شناخت امام زمان علیه السلام تحقق نمی‌پذیرد؛ بر این مطلب هم دلیلی عقلی هست و هم دلیل نقلی.

این نگاه خاص در حالی توسط یک فقیه شیعه شکل گرفته است که او نگاه سایر دانشمندان به ایمان را در آثارشان بررسی کرده است. معمول فقها، ایمان را به دو معنای عامّ و خاصّ تقسیم کرده‌اند؛ به معنای عام، یعنی: اعتقاد قلبی به تمامی آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، و معنای خاص، افزون بر معنای اوّل، همراه با اعتقاد به امامت و ولایت ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲، ج ۱، ص ۷۸۷). بنابر معنای خاص از ایمان، فقط تمام شیعیان دوازده‌امامی، مؤمن محسوب می‌شوند (شهید ثانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۳۸)؛ هم‌چنین ایمان به معنای خاصّ، در باب‌های بسیاری از فقه مانند: اجتهاد و تقلید، طهارت، نماز، زکات، خمس، روزه، اعتکاف، حج، وقف، نذر، قضاء و شهادات، به‌کاررفته و شرط صحت و قبولی تمامی عبادت‌ها دانسته شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۶۳). اینکه فقیه احمدآبادی می‌گوید: ایمان بدون شناخت امام زمان علیه السلام تحقق نمی‌یابد جمع‌بندی جدید و در عین حال دقیقی است که او شالوده‌ی کتاب خود را بر آن بنا کرده است چرا که شیخ مفید رحمته الله علیه، ایمان را تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به طاعات دانسته است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۰؛ شبر، ۱۴۱۸، ص ۵۵۸، ۵۵۹) و برخی دیگر از دانشوران شیعه مانند: سیدمرتضی (همو، ۱۴۱۱، ص ۵۳۶)، شیخ طوسی (بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۰)، ابن میثم بحرانی (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۲) فاضل مقداد (همو،

۱۳۸۰ ش، ص ۴۴۰) و عبدالرزاق لاهیجی (همو، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۶۵) معتقدند که ایمان، عمل قلبی و کار دل است و بر این اساس، ایمان همان اعتقاد قلبی به خدا، پیامبر و وحی است و مؤمن کسی است که با قلب خود معتقد باشد و اقرار زبان ضرورتی ندارد. در نهایت متکلمان شیعه، لازمه‌ی ایمان را باور به توحید، عدل الهی، معاد، پیامبران و اعتقاد به امامت امامان معصوم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند (غزالی، ۱۴۰۵، ق، ص ۱۴۵؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ق، ص ۱۴۴ و ۱۶۴) و در بیان خود تصریح به موضوع مهدویت ندارند؛ اما مؤلف مکیال المکارم بر این باور است که اگر کسی به امام عصر علیه السلام ایمان داشته باشد، مصادیق مذکور را دارا است.

### ۳. بررسی دلیل عقلی ضرورت وجود امام زمان علیه السلام

بعد از بیان مختصر چگونگی تحقق ایمان، مؤلف به دلایل عقلی ضرورت وجود امام علیه السلام اشاره می‌کند و بعد از طرح یک اشکال، سه پاسخ به آن می‌دهد.

#### ادله‌ی مشترک

ابتدا بیان می‌کند که علّت‌هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر صلی الله علیه و آله گفته‌اند، همان علّت‌ها برای ضرورت وجود جانشین و وصیّ پیامبر نیز صادق است، که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیامبر در شئون مختلف زندگی خود مراجعه کنند، همان‌گونه که به پیامبر مراجعه می‌کردند، پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید، و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند، زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. «فلأن العلل المحوجة إلى وجود النبي صلی الله علیه و آله هي المحوجة

إلى وجود الوصى عليه السلام بعد وفاة النبي، و الجهة الموجبة للرجوع إلى النبي هي الموجبة للرجوع إلى الوصى بعينها، فيجب على الله تعالى نصبه و على الناس معرفته لتوقف اتباعه على معرفته» (موسوى اصفهانی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۴۷).

در این استدلال چند نکته‌ی مهم بیان می‌شود:

اول: همان‌گونه که در اعتقاد ناب شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه‌ی شئون زندگی انسان‌ها طرح و برنامه دارد، جانشین او نیز برای سعادت دنیا و آخرت او تعیین شده است؛ بنابراین شیعه مانند اهل تسنن دامنه‌ی تأثیر حجت خدا را صرفاً در آوردن احکام فقهی نمی‌داند بلکه پیامبر و امام را دو هدایت‌گر همه‌ی نیازهای بشر می‌داند.

دوم: وجوب نصب امام را از جانب خداوند متعال بیان می‌کند بر خلاف قول اهل تسنن که آن را امری شورایی، اهل حل و عقد، توسط خلیفه‌ی قبل و با غلبه می‌دانند (نک: صاوی، ۱۲۴۱ ق، ج ۴، ص ۴۲۶).

نگرش مؤلف در آثار بزرگان شیعه قابل پی‌گیری است؛ مثلاً: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) می‌گوید: «يجب ان يعتقد ان الامامة حق كما اعتقدنا ان النبوة حق و يعتقد ان الله ﷻ الذي جعل النبي ﷺ نبيا هو الذي جعل اماما، و ان نصب الامام و اقامته و اختياره إلى الله ﷻ، و ان فضله منه». (همو، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۷) یعنی: واجب است اعتقاد داشته باشیم که امامت، حق است؛ همان طوری که باور داریم نبوت حق است و نیز باید اعتقاد داشت، همان خداوندی که پیامبر را به عنوان نبی جعل کرده، امام را نیز (در مقام امامت) جعل کرده است؛ نصب امام در اختیار خداوند است و برتری‌هایی که امام دارد از نعمت‌های خداوند است.

شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳ ق) می‌گوید: «أن الإمامة منصب إلهي كالنبوة، فكما أن الله سبحانه يختار من يشاء من عباده للنبوة و الرسالة، و يؤيده بالمعجزة التي هي كنص من الله عليه ﴿و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة﴾ فكذاك يختار للإمامة من يشاء، و يأمر نبيه بالنص عليه، و أن ينصبه إماما للناس من بعده للقيام بالوظائف التي كان على النبي أن يقوم بها، سوى أن الإمام لا يوحى إليه كالنبي و إنما يتلقى الأحكام منه مع تسديد إلهي. فالنبي مبلغ عن الله و الإمام مبلغ عن النبي ﷺ» (همو، ۱۴۱۵ ق، ص ۲۱۲) یعنی: همانا مقام امامت، همانند مقام نبوت، منصب الهی است؛ همان‌گونه که خداوند سبحان از میان بندگان کسی را به مقام نبوت و رسالت بر می‌گزیند و با معجزه که همانند نص خدا است، تأیید می‌کند، همان خداوند کسی را برای امامت بر می‌گزیند و پیامبرش را فرمان می‌دهد که آن را به مردم برساند و او را به عنوان پیشوای بعد از خود در میان مردم نصب کند، تا وظائفی که بر پیامبر بود، بعد او برپا دارد. تنها فرق امام و پیامبر این است که از جانب خدا بر امام وحی نمی‌شود؛ بلکه احکام را با تسدید الهی می‌گیرد. پس نبی پیام‌رسان مستقیم خداوند است؛ اما امام پیام‌رسان از جانب پیامبر ﷺ است.

ابن جریر طبری می‌گوید: «إن الإمامة منصب إلهي مقدس لا يتحقق لأحد إلا بنص من الله (تعالی)، أو من نبيه المصطفى الذي لا ينطق عن الهوى ﴿إن هو إلا وحي يوحى﴾» (همو، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۸). یعنی: امامت منصب الهی و مقدسی است که برای هیچ کسی محقق نمی‌شود، جز با نص خداوند متعال یا نص پیامبر ﷺ برگزیده‌اش که از روی هوی (جز وحی خداوند) نمی‌گوید.

علامه مجلسی رحمته الله بعد از اینکه دو آیه ۳۱-۳۲ سوره‌ی زخرف را بعد از آیه مورد

بحث ذکر می‌کند، بر عدم صلاحیت انسان در اختیار و گزینش امام، این‌گونه استدلال می‌نماید: «أقول: الآيتان صريحتان في أن الرزق والمراتب الدنيوية لما كانت بقسمته و تقديره سبحانه فالمراتب الأخروية و الدرجات المعنوية كالنبوة و ما هو تاليها في أنه رفعة معنوية و خلافة دينية و هي الإمامة أولى و أخرى بأن تكون بتعيينه تعالى و لا يكلها إلى العباد و أيضا إذا قصرت عقول العباد عن قسمة الدرجات الدنيوية فهي أخرى بأن تكون قاصرة عن تعيين منزلة هي تشتمل على الرئاسة الدينية و الدنيوية معا و هذا بين بحمد الله في الآيتين على وجه ليس فيه ارتياب و لا شك و الله الموفق للصواب» (همو، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۳، ص ۶۷). یعنی: این دو آیه، صریح در این است که قسمت و تقدیر روزی و مراتب دنیوی به دست خدا است؛ پس مراتب اخروی و درجات معنوی، همانند نبوت و امامت است که آن دو، یک مقام بلند معنوی و خلافت دینی است سزاوار است که به تعیین خدا باشد و خداوند تعیین آن را به بندگان موکول ننماید.

و نیز طبق این آیات، عقل بندگان از قسمت درجات دنیوی قاصر است؛ پس به طریق اولی عقل بشر از تعیین امامت که یک ریاست دنیوی و دینی است قاصر است، پس به این دلیل بشر نمی‌تواند امام را تعیین کند و سپاس خدا را که این دو امر در این دو آیه به صورت روشن بیان شده که هیچ‌گونه شکی در آن نیست.

اما اینکه بر خداوند واجب است امام منصوب کند، آن‌چنان که صاحب مکیال گفته است در تقریر علامه بحرانی رحمته الله علیه دیده می‌شود؛ وی بر انتصاب الهی امام این‌گونه استدلال کرده است: «دلت الآية على نفى الخيرة للخلق مطلقا في الخلق و الحكم فليس لهم أن يثبتوا حكما و لا ينفوا حكما من قبل أنفسهم و لا

أن يختاروا أحدا فيقدموه في منزلة و يأخروا غيره عنها بل الحكم في ذلك كله لله تعالى، فكانت الآية ناصة على أنه لا يجوز لأحد أن يختار إماما فينصبه في الإمامة بعد نص الله و قبله كما هو مفادها إذ لو صح ذلك لكان مناقضا لمدلول الآية و حيث بطل الاختيار في كل شيء بطل الاختيار للناس في الإمامة فوجب أن يكون الإمام منصوبا عليه» (همو، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۵۵) یعنی: این آیه بر نفی اختیار بندگان مطلقاً در امور خلق و حکم دلالت می‌کند. بنابراین، بندگان حق اثبات و نفی حکم را از نزد خودشان ندارند و نیز حق ندارند که کسی را برگزینند و آن را در یک جایگاهی مقدم کنند و دیگری را از آن مقام برکنار نمایند؛ بلکه حکم در این موارد همه برای خدا است. پس این آیه نص در این است که برای هیچ کسی جایز نیست که امامی را برگزیند و او در منصب امامت (بعد از نص خدا در این مورد یا قبل از آن) منصوب کند؛ زیرا اگر نصب امام برای هر کسی درست باشد، مناقض با مدلول آیه است. از آنجایی که طبق آیه، اختیار بندگان در هر چیزی مورد اعتبار نباشد و باطل باشد، اختیار مردم در امامت نیز باطل است. پس واجب است که امام باید از جانب خداوند تعیین شده باشد.

سوم: صاحب مکیال معتقد است: «فيجب على الله تعالى نصبه و على الناس معرفته لتوقف اتباعه على معرفته» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۷). یعنی: پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید، و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند، زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد.

مبنای این تقریر، روایات مشهور معرفت الإمام است که در منابع روایی فریقین نقل شده است؛ (ن. ک: شوشتری، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۰۶ - ۳۰۹) و به

عبارتی مورد پذیرش تمام مسلمانان است (موسوی شفتی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۶).  
برخی از این روایات به این شرح است:

- «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۴۰۹؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۲۵) یعنی: هر کس امام زمانش را نشناسد و در همان حال بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

- «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (ابن بطریق، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۱۹؛ ابن عطیه، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن قانع بغدادی، ۱۴۲۴ ق، ج ۸، ص ۲۹۶۳؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ ق، ج ۲، ص ۳۰۲). یعنی: کسی که بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است.

در این حدیث که از طریق اهل تسنن از عبدالله بن عمر نقل شده، لفظ «امام» وجود ندارد (کراجکی، ۱۴۱۰ ق ج ۱، ص ۳۲۸؛ ابن طاووس، ۱۴۰۰ ق، ج ۱، ص ۲۱۰) اما در منابع شیعه، همین عبارت، با لفظ «امام» نقل شده است.

- «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۲، ص ۳۰۳؛ مسعودی، ۱۴۲۶ ق ص ۱۹۴؛ ابن طاووس، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۲۷). یعنی: هر کس بدون داشتن امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

#### ۴. بررسی دلیل نقلی ضرورت وجود امام زمان علیه السلام

نگارنده، بعد از بیان استدلال عقلی به دلایل نقلی ورود می‌کند و ضمن ادعای توانر این دست از روایات، از برخی آنها به شرح زیر یاد می‌کند. در این بخش مؤلف به دنبال اخبار صحیح کتاب‌های دانشوران شیعه است پس صحیح

را تعریف می‌کند: «و مرادی بالصحیح فی هذا الباب، هو المعنی الأول و کل ما عبرت فيه بسند كالصحیح أو الصحیح علی بعض الوجوه، فهو الصحیح بالمعنی الثانی» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۸). یعنی: متأخران از مجتهدان بر آنند که: خبر صحیح آن است که راوی آن در هر طبقه، عادل امامی باشد؛ ولی متقدمان گفته‌اند: خبر صحیح خبری است که اطمینان حاصل شود که از معصوم صادر شده است. در این باب منظور من از صحیح همان معنی اول است و هرگاه تعبیر کرده‌ام که این خبر همچون صحیح است یا بنابر بعضی وجوه صحیح، به معنی دوم است.

در این قسمت او ۱۴ حدیث به شرح زیر نقل می‌کند:

(۱) «فی الصحیح عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ صَلَّى: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۴۴). یعنی: حضرت صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾: و برای خداوند نیکوترین نام‌ها است، پس او را با آنها بخوانید، فرمود: به خدا قسم ما آن اسماء حسنی (نیکوترین نام‌ها) هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما.

سپس با تأمل در واژه‌ی «اسم» سعی در فهم بیشتر حدیث دارد و می‌گوید: «أقول: لعل التعبير عنهم بالأسماء لكونهم أدلاء على الله، و علامات قدرته و جبروته، كما أن الاسم علامة لصاحبه دال عليه، و الله تعالى هو العالم» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۹). یعنی: می‌گوییم: شاید تعبیر از امامان به «اسماء»

به خاطر این باشد که آنان دلیل و راهنمای مردم به سوی خداوند هستند و نشانه‌های قدرت و جبروت الهی می‌باشند، همان‌طور که اسم، نشانه‌ای است برای صاحب آنکه بر او دلالت می‌کند، خدا دانا است.

توضیح اینکه اسم و صفت به جهت تمیز دادن و تشخیص می‌باشد. وقتی ما می‌گوییم گل سرخ، به استدلال رنگ سرخ، آن را از سایر گل‌ها تمییز داده‌ایم. از آنجا که انسان راهی به سمت شناخت خدا ندارد بنابراین اگر اسم یا صفتی به خداوند نسبت دهیم، برای او شبیه آورده‌ایم در حالی که خداوند متعال خارج از حد تشبیه و تعطیل است؛ مرحوم صاحب مکمال در این روایت در پاسخ به این پرسش که چطور امام به عنوان نشانه و اسم خدا معرفی می‌شود، می‌نویسد: اسم نشانه‌ای است برای صاحب آنکه بر او دلالت می‌کند. با توجه به اینکه امامان علیهم‌السلام راهنمای مردم به سوی خداوند و نشانه‌های قدرت و جبروت الهی هستند، پس آنها اسم خداوند می‌باشند

۲) خبر صحیح از عبد صالح حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يَعْرِفَ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۷۷). یعنی: حجت خداوند بر خلقش تمام نمی‌گردد مگر به وسیله‌ی امامی که شناخته شود.

سپس در توضیح حدیث می‌گوید: «أقول: يشير إلى وجوب إقامة الحجة على الله تعالى، وإن معرفته لا يتم إلا بوجود الإمام، فيجب معرفته على الناس و نصبه على الله» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۹). یعنی: می‌گوییم: اشاره‌ی حضرت به وجوب برپا کردن دلیل و حجت بر خداوند متعال است، و شناخت

خداوند ممکن نیست مگر به وجود امام علیه‌السلام، پس شناخت امام بر مردم واجب است و تعیین او بر خداوند لازم.

در این قسمت مؤلف دو مدعا بیان می‌کند اول اینکه: شناخت خداوند فقط با امام ممکن است و دوم تأکید بر تقریر وجوب نصب امام توسط خداوند متعال که در ابتدای کلام خود گفته بود.

مدلول مدعای اول در روایات دیگر با صراحت بیشتری دیده می‌شود؛ مثلاً آنجایی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ؛ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَحِبُّ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ». (شیخ صدوق، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۹). یعنی: امام حسین علیه‌السلام نزد یاران خود آمد و گفت: ای مردم! خدای متعال، بندگان را جز برای اینکه او را بشناسند نیافرید؛ پس هنگامی که او را شناختند به عبادت او بپردازند، و هنگامی که خدا را عبادت کنند، از عبادت غیر خدا بی‌نیاز می‌شوند. شخصی از امام علیه‌السلام می‌پرسد معرفت خدا چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: شناخت خدا همان شناخت مردم هر زمان، امام زمان خودشان است که اطاعت از او واجب است.

یا این حدیث از امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «بِنَا عِبَدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَعَدَ اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ حِجَابُ اللَّهِ» (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۶۴). یعنی: خداوند به واسطه‌ی ما عبادت، و به واسطه‌ی ما شناخته شد و به واسطه‌ی ما یگانه و یکتا دانسته شد و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ واسطه و نمایاننده‌ی شناخت خداوند می‌باشد.

گفتی است روایت دومی که مرحوم موسوی اصفهانی از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است از حضرت رضا علیه السلام نیز در بصائر الدرجات نقل شده است (صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۸۶).

۳) خبر صحیح خطبه‌ای از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت شده است که در آن، حال و صفات ائمه علیهم السلام را یاد می‌کند. در آن خطبه چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَوْضَحَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَاجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَتَابِعِ عِلْمِهِ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ وَعَلِمَ فَضْلَ ظِلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ وَالْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَعَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ يُمَدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَةِ أَسْبَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِسَاتِ الدُّجَى وَمُعَمَّيَاتِ الشُّنَنِ وَمُشَبَّهَاتِ الْفِتَنِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ عَقَبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ وَيَجْتَبِيهِمْ وَيَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَيَرْضِيهِمْ كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عِلْمًا بَيْنًا وَهَادِيًا تَبْرًا وَإِمَامًا قَيِّمًا وَحُجَّةً عَالِمًا أَيْمَةً مِنَ اللَّهِ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حُجَّجَ اللَّهُ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ بِيَدَيْنِ بِهِدْيِهِمُ الْعِبَادُ وَتَسْتَهْلُ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ وَيَنُمُو بِبَرَكَتِهِمُ التَّلَادُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ وَمَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلامِ وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ جَرَتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْتُومِهَا فَإِلْمَامٌ هُوَ الْمُنتَجَبُ الْمُزْتَصَى وَالْهَادِي الْمُنتَجَى وَالْقَائِمُ الْمُزْتَجَى اصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الدَّرَجَاتِ دَرَاهُ وَفِي الْبَرِّيَّةِ حِينَ بَرَّاهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُوبًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ

الْغَيْبِ عِنْدَهُ اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَانْتَجَبَهُ لِظَهْرِهِ بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام وَخَيْرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ سَلَالَةَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ صَفْوَةً مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًا بِعَيْنِ اللَّهِ يَحْفَظُهُ وَيَكْلُؤُهُ بِسِتْرِهِ مَطْرُودًا عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ مَدْفُوعًا عَنْهُ وَقُوبُ الْعَوَاسِقِ وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ مَصْرُوفًا عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ مُبْرَأًا مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوبًا عَنِ الْآفَاتِ مَعْصُومًا مِنَ الرِّزَالَتِ مَصُونًا عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا مَعْرُوفًا بِالْحِلْمِ وَ الْبِرِّ فِي تَقَاعِهِ مَنْسُوبًا إِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ مُسْتَدًّا إِلَيْهِ أَمْرٌ وَالِدِهِ صَامِتًا عَنِ الْمُنْطِقِ فِي حَيَاتِهِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِهِ إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللَّهِ إِلَى مَشِيئَتِهِ وَ جَاءَتِ الْإِرَادَةُ مِنَ اللَّهِ فِيهِ إِلَى مَحَبَّتِهِ وَ بَلَغَ مُنْتَهَى مُدَّةِ وَالِدِهِ عَلَيْهِ السَّلَام فَ مَضَى وَ صَارَ أَمْرُ اللَّهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَلَدَهُ دِينَهُ وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ وَ قَيِّمَهُ فِي بِلَادِهِ وَ أَيْدَهُ بِرُوحِهِ وَ آتَاهُ عِلْمَهُ وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِهِ وَ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ وَ نَصَبَهُ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ عَالَمِهِ وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ وَ الْقَيِّمَ عَلَى عِبَادِهِ رَضِيَ اللَّهُ بِهِ إِمَامًا لَهُمْ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ اسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَ اسْتَحْبَاهُ حِكْمَتَهُ وَ اسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَحْيَا بِهِ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ وَ فَرَائِضَهُ وَ حُدُودَهُ فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَهْلِ وَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ بِالتُّورِ السَّاطِعِ وَ الشِّفَاءِ النَّافِعِ بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ وَ الْبَيَانِ اللَّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ عَلَى طَرِيقِ الْمَنْهَجِ الَّذِي مَضَى عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالِمِ إِلَّا شَقِيٌّ وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَّا غَوِيٌّ وَ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا» (شيخ كليني، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۰۳). یعنی: به راستی که خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وسیله‌ی امامان بر حق از خاندان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دین خویش پرده‌برداری کرده و به وجود آنان راه و روش خود را آشکار ساخته، و از درون چشمه‌ی دانش خویش به وسیله‌ی ایشان عطا فرموده است. از امت



محمد ﷺ، هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزه‌ی شیرین ایمان را خواهد چشید، و برتری زیبایی‌های اسلام را خواهد دانست؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه‌ای برای رهیابی خلق خود قرار داده و او را بر اهل طبیعت و جهان خویش حجت ساخته، تاج و قار بر سر او نهاده است، چنان‌که نور جبروت، او را فرا گرفته، با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته، و فیوضات الهی از او قطع نگشته است، و آنچه پیش او است جز به وسائل کامله او درک نشود، خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. هر چه از امور مشتبه و مشکل و سنن پیچیده و نامعلوم و فتنه‌های غلط‌انداز بر امام عرضه شود، کاملاً بر آنها آگاه و دانا است، خداوند تبارک و تعالی برای همیشه امامان را از فرزندان حسین ﷺ به خاطر هدایت خلق اختیار می‌کند و از نسل هر امام به منظور به عهده گرفتن منصب راهبری و امامت یکی را بر می‌گزیند. آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مورد پسند و رضای خویش قرار داده است. هرگاه یکی از امامان وفات یابد، امام دیگری از نسل وی بر خلق بگمارد؛ تا راهنمایی نشان‌گراه راست آشکار، و نوربخش و هدایت‌گری درخشان، و حجتی آگاه بوده باشد. این امامان از طرف خداوند به پیشوایی مردم نصب شده‌اند (آنان را) به حق هدایت نموده، بدین سان عدالت را اجرا کنند. حجت‌های الهی، راعیان و داعیان مردم به سوی اویند، که با راهنمایی‌های آنان بندگان خدا دینداری کنند، و سرزمین‌ها به نورشان آباد گردد و از برکت آنان ثروت‌ها و ذخائر کهن فزونی گیرد. پروردگار آنان را مایه‌ی حیات و زندگی مردم ساخته و به وسیله‌ی ایشان تاریکی‌ها را روشن نموده، و آنان را کلیدهای سخن و ستون‌های اسلام قرار داده است، و بدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است.

پس امام همان شخصی است که خداوند او را پسندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسرار غیبی و امید بندگان خویش قرار داده است، که به فرمان او قیام نماید. باری پروردگار او را بدین امور برگزیده و در عالم دَرّ او را زیر نظر خود ساخته و پرداخته، و برای همین امور پرورش داده است. پیش از آفرینش موجودات، نور امام را هم‌چون سایه‌ای در سمت راست عرش آفرید، و در علم غیب خویش حکمتش را به او عنایت فرمود، او را به علم خود برگزید و به خاطر پاکیش انتخاب کرد.

امام یادگار است از آدم و بهترین فرزند است از نوح ﷺ، برگزیده‌ی خاندان ابراهیم ﷺ و سلاله‌ی اسماعیل ﷺ و زبده‌ی از عترت محمد ﷺ، که همیشه در رعایت و عنایت مخصوص خدا است؛ او را حفظ می‌کند و به حمایت خود نگه می‌دارد؛ دامهای شیطان و لشکریانش را از او دور می‌سازد، و حوادث شب‌هنگام و افسون جادوگران فاسق را از او دفع می‌نماید؛ بدی‌ها را از او برگردانده تا از بلاها دور و از آفت‌ها محفوظ بماند، و از لغزش‌ها معصوم و از هرگونه زشت‌کاری و هرزگی مصون باشد.

امام در آغاز کارش به خویشتن‌داری و نیکوکاری مشهور است، و در انتهای امر به عفاف و علم و فضل موصوف. امر امامت پدرش به او می‌رسد ولی در زمان حیات پدر دم نمی‌زند. هنگامی که دوران امامت و حیات پدرش سپری گشت و مقدرات الهی در حقیقت تحقق یافت و اراده‌ی خداوند او را به سر منزل محبت خود برد، یعنی عمر پدر پایان یافت، امر خداوند پس از او به وی می‌رسد، و خداوند دین خود را به او می‌سپرد و وی را بر بندگان حجت، و در جهان، قیّم و سرپرست، و به روح خود تأیید و از علم خود برخوردار و به حق گویی آگاهش می‌نماید؛ راز

خود را به وی می‌سپرد و برای امر بزرگش پیامی دارد و از فضیلت علمش او را مطلع می‌سازد؛ رهبر خلق و حجت مطلق اهل عالمش می‌گرداند و روشنایی اهل دین و ولیّ بندگانش قرار می‌دهد و برای امامت خلق، او را می‌پسندد و سبّ خویش بدو می‌سپرد و وی را حافظ علم خود می‌نماید و حکمتش را در او نهاده، زمامداری اهل دینش را از او می‌خواهد، و برای امر بزرگش او را مخصوص می‌گرداند و روش‌های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او احیا می‌نماید. امام هم با نور درخشنده و درمان‌های سودمند، هنگام حیرت‌های نادانان که به دام اهل جدل گرفتار آمده‌اند، به عدل اقدام و قیام کرده و با بیان روشن و راهنمایی‌های واضح از هر سوی مردم را ارشاد می‌فرماید، و در همان خط مشی که پدران راستگوی درستکارش رفته‌اند می‌رود. پس هر که حقّ چنین عالمی را نادیده بگیرد، بدبخت و شقاوتمند و هر که او را انکار نماید، گمراه است، و کسی علیه او کارشکنی نکند مگر اینکه بر خداوند جلّ و علا جرأت و جسارت کرده باشد.

سپس در ادامه می‌گوید: یکی از شرح‌کنندگان گوید: عالم - یعنی مخلوق - در عبارت: «وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَىٰ مَوَادِّهِ وَعَالِمَهُ...» عطف است بر اهل یا بر مواد، و شاید منظور از این کلمه، عقل‌ها باشد زیرا که مواد معرفت همان عقل است و این دو اضافه یعنی مواد و عالم به ضمیر خداوند تعالی به تقدیر لام ملکیت و اختصاص است، یعنی خداوند امام را حجت قرار داد بر اهل عقول و غیر اهل عقول، زیرا که امام علیه السلام بر همه‌ی مخلوقات حجت است و هر چیزی باید که در تسبیح و تقدیس و عبادت و نحوه‌ی خضوعش به امام مراجعه کند.

احتمال دیگری نیز هست که منظور از موادّ عالم زمانیات و جسمانیات باشد و منظور از عالم، عالم مجردات و روحانیات. اما احتمال اینکه مراد از اهل موادّ

اهل محبت باشد بعید است چنان‌که عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل پنداریم. می‌گوییم: قول صحیح آن است که مجردی غیر خداوند متعال نیست، و سخن فوق در این باره - که مجردی غیر خداوند فرض شود - دلیل محکمی ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن هست که در جای خود ثابت شده است و اینجا جای گستردن بحث نیست، و اما عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل دانستن بعید نیست هر چند که قاعده این است که با عطف معنی دیگری ذکر شود.

در توضیح طعم ایمان که در این روایت آمده است، باید گفت با بررسی انجام‌گرفته «طعم ایمان» کلید واژه‌ای است که در بسیاری از روایات ما آمده است؛ آن‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام روشن فرموده‌اند چشیدن طعم ایمان، موهبتی است که خداوند متعال آن را در برخی کارها از جمله درک مقام ولایت امام قرار داده است. چه بسا یک انسان وارسته‌ی مؤمن علی‌رغم استقرار ایمان در قلب‌اش، شیرینی و طعم آن را نچشیده باشد. یکی از علّت‌هایی که متأسفانه در این روزگار ما شاهد بدفهمی از دین و در بعضی موارد دین ستیزی هستیم این است که طعم واقعی ایمان و شیرینی آن را چشیده نشده است. در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چشیدن طعم ایمان در دوستی برای خداوند متعال و ولیّ او، و دشمنی برای خدا و ولیّ او عنوان شده است.

۴) به سندی هم‌چون صحیح از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الْأَيِّمَةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَ يَزِدَّ إِلَيْهِ وَ يَسَلِّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ يَعْرِفُ الْأَخْرَ وَ هُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۸۰). یعنی: بنده‌ی خدا، مؤمن نخواهد بود مگر اینکه

خدا و رسول و همه امامان را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد. سپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اولین امام را نشناخته باشد؟

(۵) به سند صحیح از زراره روایت است که گفت به حضرت امام باقر علیه السلام گفتم: «أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةً عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَحُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ لَمْ يَتَّبِعْهُ وَ لَمْ يَصِدِّقْهُ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ هُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا ...» (همان، ص ۱۸۱). یعنی: مرا از شناخت امام از شما خاندان آگاه ساز، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر همه‌ی مردم جهان به عنوان رسول و حجت الهی بر همه‌ی خلایق در زمین برانگیخت پس هر آنکه به خداوند و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، واجب است بر او که امام از ما را بازشناسد، و هر آنکه ایمان به خدا و رسول او نیاورده، و از وی تبعیت نکرده، و او را تصدیق ننموده، و حق خدا و رسول او را شناخته، چگونه بر او واجب باشد شناخت امام در حالی که هنوز ایمان به خدا و رسول او نیاورده و حق آنها را نشناخته است؟

در تحلیل این روایت می‌گوید: «أقول: يريد أن وجوب معرفة الله و رسوله مقدم رتبة على وجوب معرفة الإمام لا نفى وجوب معرفة الإمام عن لا يعرف الله و رسوله» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۳). یعنی: می‌گوییم: منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه، مقدم است بر وجوب

شناخت امام نه اینکه نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا و رسول را نمی‌شناسد.

نکته‌ای که به کلام مرحوم موسوی اصفهانی می‌توان افزود این است که در ادعیه‌ی مأثور نیز این ترتیب لحاظ شده است و به ما گفته‌اند در دعایی که خواندن آن در عصر غیبت توصیه می‌شود این‌گونه خدای خویش را بخوانیم: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَّلْتُ عَنْ دِينِي» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۳۷). یعنی: بار خدایا خودت را به من بشناسان زیرا تو اگر خود را به من بشناسانی، من رسالت را نشناسم، بار خدایا رسول خود را به من بشناسان زیرا اگر تو رسول خود را به من بشناسانی حجت تو را نشناسم، بار خدایا حجت خود را به من بشناسان زیرا اگر تو حجت خود را به من بشناسانی از دینم به در شوم و گمراه گرد.

(۶) در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می‌فرمود: «كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيهِ غَيْرَ مَقْبُولٍ وَ هُوَ صَالٍ مُتَّحِرٍ وَ اللَّهُ شَانِي لِأَعْمَالِهِ وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ صَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرْبِضِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا فَهَجَمَتْ مُتَّحِرَةً تَطْلُبُ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَإِنَّ تَائِهَةً مُتَّحِرَةً عَنْ رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَهَجَمَتْ دَعِرَةً مُتَّحِرَةً تَائِهَةً

لَا رَاعِي لَهَا يَرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرْدُهَا فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَتَمَ الذُّبُّ صَبِغَتَهَا فَأَكَلَهَا وَكَذَلِكَ وَ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ ﷺ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتَّبَاعَهُمْ لَمَعْرُؤُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَلُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ» (همان، ص ۱۸۳). یعنی: هر که دینداری خدا کند در حالی که خود را در آن به رنج اندازد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، تلاش او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است و خداوند کردار او را بد می‌شمارد، او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌جهد و می‌دود، و می‌رود و می‌آید و شب گله‌ی غریبی ببیند و بدان دل نهد و فریب آن بخورد و با آن در آغوش شب را بگذراند، و هنگامی که چوپان گله خود را براند، آن چوپان و گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گله خود را بطلبد، و گله‌ای با چوپانش بیند و بدان دل نهد و فریفته گردد، و چوپان بر آن بانگ زند که: به چوپان و گله خودت پیوند، زیرا تو گم‌گشته و سرگردانی و از چوپان و گله‌ات برکناری و آن گوسفند گم‌شده هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند و یا برگرداند. در همین اثنا که حیران است به ناگاه گرگ از گم‌شدنش فرصت جویی کند و او را بخورد، به خدا قسم ای محمد! حال کسی که در این امت به دامان امامی که ظاهر [یا ظاهر] منصوب از طرف خداوند بوده باشد دست نزنند گم‌شده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر یا نفاق مرده است، ای محمد بدان که رهبران ستم و پیروانشان، از دین خدا برکنارند، راستی که گمراهند و گمراه‌کننده و همه‌ی کارهایشان مانند

خاکستری است در برابر گردباد روز طوفانی، به هیچ‌وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند، این است همان گمراهی دور.

در توضیح این روایت می‌گوید: «قوله ﷺ: ظاهر، این‌جا که بالمهملة فالمعنى ظاهر عن الأرجاس و الذنوب، و هو معنى كونه معصوما، و إن كان بالمعجمة، فالمعنى ظاهر وجوده و حجيته بالدلائل الواضحة، و العلامات اللاتحة، و إن كان شخصه غائبا عن الأبصار القاصرة» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۴) یعنی: می‌گویم: اینکه می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ طَاهِرٍ [ظَاهِرٍ] عَادِلٍ ...»؛ اگر در متن حدیث طاهر باشد، منظور عصمت امام است، یعنی هر که دست به دامن امام معصومی نزنند... و اگر ظاهر باشد، یعنی وجود امامی که آشکار است برای مردم با دلایل واضح و نشانه‌های روشن، هر چند که امام از نظرهای کوتاه بین غایب باشد.

به این ترتیب او در این روایت با کمک علم فقه الحدیث به تبیین دو احتمال در تصحیف لفظ «ظاهر و ظاهر» پرداخته است و برای هر یک تقریری جداگانه بیان می‌کند.

(۷) به سندی که مانند صحیح یا بنا به بعضی وجوه صحیح است از حضرت باقر ﷺ روایت است که فرمود: «إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ ﷺ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ ﷺ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ ضَلَالًا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۱، ص ۱۸۱) یعنی: البته کسی خدای را می‌شناسد و عبادت می‌کند، که خداوند را و امام خود را که از خاندان ماست بشناسد، و هر آنکه خدای ﷺ را شناخته و امام از خاندان

ما را نشناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است، به خدا سوگند گمراهی همین است.

(۸) در خبر صحیح از حضرت باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رَضَى الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَآيَةَ وَ لِيَ اللَّهِ فَيَوَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بَدَلًا لَيْتَهُ لَهُ عَلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابٍ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (همان، ج ۲، ص ۱۹). یعنی: قلّه و بلندی امر و کلید آن و راه اشیا و رضایت پروردگار اطاعت از امام است بعد از معرفت و شناخت او که خداوند ﷻ می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا...» یعنی: هر آنکه از فرستاده‌ی حق پیروی می‌کند به راستی که خدای را اطاعت کرده است، و هر که سر باز زند پس تو مسئول او نیستی؛ و اگر شخصی شب‌ها به عبادت برخیزد و روزهایش را روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه سال‌های عمرش، حج خانه‌ی کعبه را انجام دهد اما ولایت ولیّ خدا را شناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او انجام پذیرد، حقّ ثواب نزد خداوند برای او نیست و او از اهل ایمان نمی‌باشد.

این روایت که قسمتی از آن تقطیع شده است قبل از شیخ کلینی در محاسن برقی (۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۸۷) و تفسیر عیاشی (۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۲۵۹) آمده است اما نویسنده بر نقل از «الکافی» تأکید دارد.

(۹) در خبر صحیح از عیسی بن السری أبوالتیسع روایت شده است که گفت به

حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام گفتیم: «أَخْبَرَنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَدًا التَّفْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَ لَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلَهُ وَ مَنْ عَرَفَهَا وَ عَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُقْ بِهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلٍ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ فَقَالَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ حَقٌّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةَ وَ الْوَلَايَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ ﷻ بِهَا وَ لَآيَةَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ فِي الْوَلَايَةِ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ فَضُلٌّ يَعْرِفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ ﷻ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ كَانَ عَلِيًّا علیه السلام وَ قَالَ الْأَخْرُونَ كَانَ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ كَانَ الْحَسَنَ علیه السلام ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ قَالَ الْأَخْرُونَ، يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَا سَوَاءَ وَ لَا سَوَاءَ قَالَ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ أَرَيْدُكَ فَقَالَ لَهُ حَكَمُ الْأَعْوَرُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ وَ كَانَتْ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ وَ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ وَ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَذِهِ وَ أَهْوَى بِبِيَدِهِ إِلَى حَلْفِهِ وَ انْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا تَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرٍ حَسَنٍ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۹). یعنی: پایه‌های اسلام را که هیچ‌کس نمی‌تواند در شناختن آنها تقصیر کند و اگر در آنها اخلاص نماید دینش فاسد خواهد بود و اعمالش در درگاه الهی پذیرفته نیست و هر که آنها را بشناسد

و به آنها عمل کند دینش مورد پسند پروردگار بوده و به خاطر ندانستن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمایید؟

فرمود: شهادت لا إله إلا الله و ایمان به اینکه محمد ﷺ فرستاده و رسول خدا است و اقرار به آنچه، آن حضرت از جانب خدا آورده، و حق زکات که در اموال هست، و ولایتی که خداوند امر فرمود - ولایت آل محمد ﷺ - می باشد.

راوی پرسید: آیا در ولایت چیزی کم‌تر از چیز دیگری هست (مرتبه‌های مختلف هست) که اقل مراتب آن فهمیده شود؟ فرمود: آری خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و اولیای امر خودتان را اطاعت کنید؛ و پیامبر اکرم ﷺ فرموده: هر که در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ و این امام، پیامبر ﷺ بود و علی ﷺ بود ولی دیگران گفتند: معاویه است، سپس حسن ﷺ بود و بعد از او حسین ﷺ و دیگران گفتند: یزید بن معاویه! نه! نه! اینها برابر نبودند. آن‌گاه ساکت شد و بعد فرمود آیا برایت نیفزایم؟ حَكَمُ الْأَعْوَرِ یکی از حضار عرضه داشت: چرا فدایت کردم. فرمود: سپس علی بن الحسین ﷺ بود، سپس ابوجعفر محمد بن علی ﷺ و شیعیان پیش از زمان امامت حضرت ابوجعفر باقر ﷺ مناسک حج خود را نمی‌دانستند تا اینکه آن حضرت درب علم را بر آنان گشود، و مناسک حج و حلال و حرام را بیان فرمود تا اینکه مردم نیازشان به اهل بیت ﷺ شد بعد از آنکه به دیگران نیازمند بودند و بدین ترتیب خواهد گذشت، و زمین جز با امام نخواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته باشد مانند آن است که در دوران جاهلیت مرده باشد، و نیازمندترین وقت برای تو نسبت به

آنچه بر آن هستی، هنگامی است که روحت به اینجا برسد - به گلویش اشاره کرد - و دنیا از تو جدا شود، خواهی گفت من بر وضع خوبی بودم و مذهب نیکی داشتم.

سپس در تحلیل این روایت می‌گوید: «أقول: قوله هل فى الولاية شىء (الخ) يحتمل أمرين: أحدهما أن يكون المراد استفهام حد معين فى الولاية بحيث لا يجزئ الأقل منه حتى يعرفه السائل، و يأخذ به و هذا هو الشىء الموصوف بالفضل فأجابه الإمام ﷺ بذكر أمرين: الأول معرفة الإمام، و الثانى الإطاعة له، و استدلل لهذا بالآية الشريفة الآمرة بإطاعة أولى الأمر، و للأول بقول النبى ﷺ، و يؤيد هذا الوجه قوله ﷺ فى الصحيح السابق فراجع.

و ثانيهما: أن يكون المراد طلب دليل من الكتاب المبين أو سنة سيد المرسلين يدل على وجوب ولاية آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين، ليكون حجة على المخالفين، فإنه ﷺ لما قال: و الولاية التى أمر الله ﷻ بها ولاية آل محمد ﷺ؛ سأل الراوى: هل فى ذلك شىء؟ أى دليل فاضل يعرف، أى لا يمكن للمخالف رده و إنكاره بحيث يتعين بذلك الدليل وجوب ولايتهم ﷺ فذكر ﷺ حجتين: إحداهما من الكتاب العزيز، و الأخرى من السنة، التى لا يمكن للمخالف ردهما؛ و وجه الدلالة أن من له أدنى دراية إذا جعل عقله حاكما يذعن بأن الله جل شأنه لا يأمر عباده المؤمنين بإطاعة فاسق فاجر عاص ظلوم، بل يأمر بإطاعة عالم زاهد معصوم، و كذا النبى ﷺ لا يحكم بأن من مات و لم يعرف رجلا متجاهرا بأنواع المعاصى و الفجور كمعاوية و يزيد، و من يحذو حذوهما، مات ميتة جاهلية، بل الذى يجب معرفته من لا يعرف المؤمن شرائع دينه إلا بالرجوع إليه و يؤيد هذا الوجه قوله ﷺ: و قال الآخرون: يزيد بن معاوية و حسين بن علي ﷺ ولا سواء ولا

سواء، فتدبر» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۶). یعنی: می‌گویم: اینکه راوی پرسید (آیا در ولایت چیزی کم‌تر از چیزی هست) دو احتمال دارد:

الف) آیا حدّ معینی برای ولایت وجود دارد که کم‌تر از آن حد جایز نباشد که سائل آن را اخذ کند؟ که امام علیه السلام با ذکر دو امر او را پاسخ گفت: اول معرفت امام و دوم اطاعت از او، و استدلال نمود به آیه‌ی کریمه اطاعت و به روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی معرفت امام علیه السلام، و این وجه را حدیث صحیحی که گذشت تأیید می‌کند.

ب) اینکه منظور؛ بیان دلیل از قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است که بر وجوب ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله دلالت کند تا بر مخالفان حجّت باشد، چون که وقتی حضرت فرمود ولایتی که خداوند به آن امر فرموده ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است. راوی سؤال کرد: آیا در این باره چیزی هست یعنی دلیلی که معتبر باشد نزد مخالفان که نتوانند آن را رد یا انکار کنند؟ پس آن حضرت دو دلیل ذکر کرد یکی از قرآن مجید و دیگری از سنت که آنها را مخالفین نمی‌توانند رد کنند.

توضیح: دلالت آیه و حدیثی که امام علیه السلام استدلال فرمود اینکه: هر کس کمترین بینشی داشته باشد، اگر عقلش را قاضی قرار دهد اعتراف خواهد کرد که خداوند متعال به بندگان مؤمن خود امر نمی‌کند از یک نفر فاسق فاجر معصیت‌کار ستمگر پیروی نمایند، بلکه آنها را امر می‌کند که از یک انسان عالم و زاهد و معصوم پیروی نمایند هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه و آله حکم نمی‌کند که هر کس بمیرد در حالی که یک انسان متجاهر به انواع گناه و معصیت مثل معاویه و یزید و امثال اینها را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است بلکه واجب است به

کسی رجوع شود که جز به وسیله‌ی او احکام را نتوان شناخت و مؤید این احتمال آخر حدیث است که فرمود: «وَقَالَ الْآخَرُونَ يَزِيدُ بِنُ مُعَاوِيَةَ وَ حُسَيْنُ بِنُ عَلِيٍّ وَ لَا سِوَاءَ وَلَا سِوَاءَ». روایت صحیح محمد بن مسلم که قبلاً گذشت نیز مؤید این معنا است.

۱۰) در حدیث صحیح از حارث بن مغیره آمده که گفت: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ ضَلَالًا» (همان، ج ۱، ص ۳۷۷). أقول: الأحاديث الواردة في هذا الباب كثيرة جدا» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۷). یعنی: به حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟ فرمود: آری، عرضه داشتیم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال؛ می‌گویم: احادیث وارده در این باب بسیار زیاد است.

باید گفت حدیث معرفت که قسمتی از آن در این مقاله از منابع فریقین مورد بررسی قرار گرفت (نک: ۱. ۳. ادله‌ی مشترک) و در ادامه نیز به آن پرداخته می‌شود به حد تواتر معنوی رسیده است و از مهم‌ترین استدلال‌های صاحب مکیال المکارم است.

۱۱) در کمال الدین آمده که: امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مَنْ شَكَ فِي أَرْبَعَةٍ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدَهَا مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ أَوَانٍ بِشَخْصِهِ وَ نَعْتِهِ» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۱۳).

یعنی: هر که در چهار چیز شک کند به همه‌ی اموری که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده کافر است یکی از آنها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش می‌باشد.

۱۲) هم‌چنین در آن کتاب از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ فَمَاتَ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (همان). یعنی: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده است.

۱۳) در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي» (همان، ص ۴۱۲) یعنی: هر کس منکر قائم از فرزندانم شود مرا منکر شده است.

۱۴) در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده که آن حضرت فرموده:

«مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۱۲۷). یعنی: هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت می‌میرد؛ و در ادامه باز می‌گوید: اخبار بسیار دیگر که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است.

نظر به اینکه در این حدیث موضوع «مرگ جاهلی»، منتسب به هر کسی است که امام زمان خود را نشناسد و یا از فرمان او سرپیچی کند، در این بخش با توجه به اهمیت موضوع به بررسی ابعاد مختلف و نکات موجود در این احادیث پیرامون مرگ جاهلیت پرداخته می‌شود:

نکته ۱: باید ابتدا بررسی شود که دوران جاهلیت از دیدگاه قرآن و تاریخ، چه دورانی است تا معلوم شود مرگ جاهلی از چه قرار است؟ بنا بر شرحی که در قرآن مجید و مصادر تاریخی آمده، زندگی شرک‌آمیز مردم عرب پیش از طلوع خورشید درخشان اسلام و بعثت پیامبر انسان‌ساز، با انواع کج‌روی‌های اعتقادی، نابسامانی‌های اجتماعی، هرج و مرج‌های اخلاقی، ناامنی‌های جانی، مالی، ناموسی و فاصله‌ی طبقاتی، تعصب‌ها و تبعیض‌های نژادی و غیر نژادی دست به گریبان بود. که این وضعیت به دوران جاهلیت شناخته شده است. در این دوران هیچ خبری از علم و دانش، عدالت و عواطف انسانی، امنیت و آرامش خاطر، نظم و قانون، حیا و شرم در جامعه نبود. دختران با زنده به گور شدن از صحنه‌ی حیات خارج می‌شدند و پسران با نفی ولد از طرف پدران و پسر خوانده شدن از طرف افراد بیگانه از صحنه‌ی زندگی خانوادگی بدر می‌رفتند.

نکته ۲: امامی که طبق احادیث موجود، نشناختن او مرگ جاهلی و سرپیچی از اطاعت‌اش جهنم را در پی دارد، واجد شرایطی و دعوت‌کننده به امر الهی است، نه امام کفر صفت و دعوت‌کننده به آتش و آلوده به انواع فسق و فجور. بنابراین چنین امامی قبل از هر چیز باید دو شرط را دارا باشد:

۱- برخوردار از بالاترین مقام علمی و عالی‌ترین روش اخلاقی و لیاقت همه‌جانبه‌ای باشد که بتواند مسئولیت امامت و پیشوایی را در جهت آموزش و پرورش مردم در قلمروی وسیع و پهناور رهبری اسلامی به عهده گیرد و بدون هیچ‌گونه قصور یا تقصیری، از عهده‌ی پاسخ‌گویی به سؤال‌های مردم برآید. هم‌چنین در جهت رفع نیازهای مادی و معنوی جامعه‌ی مسلمان از ارائه‌ی طرح‌های اصلاحی و رهنمودهای عقیدتی، علمی، اخلاقی، اجتماعی، و سیاسی



نسبت به هر شخص یا گروه یا پیشامدی عاجز و ناتوان نباشد، تا پیروان خویش را از مرگ جاهلی رهنانیده و به سعادت ابدی برساند.

۲- آن‌چنان برخوردار از پاکی همه‌جانبه و مصونیت از هوا و خطا باشد که نه‌تنها خود دچار کج‌روی‌های عقیدتی، علمی و عملی نگردد، بلکه یکایک گروه‌ها و افراد مردم را از هر طبقه به حق رهنمود نماید و گرایش به اسلام واقعی و به دور از هر انحرافی دهد. ناگفته پیداست چنین امامی که شناختن یا نشناختنش بدین‌گونه سرنوشت‌ساز است و تعیین‌کننده‌ی مسیر بهشت یا جهنم برای هر انسانی است، حتی با یک نمونه سوء سابقه یا خطای علمی، عملی و آلودگی اخلاقی، دیگر نمی‌تواند مورد اعتماد مردم باشد، و همان یک لغزش نشان‌گر آسیب‌پذیری او است و امکان تکرار اشتباه و لغزش، سبب سلب اعتماد افراد از او می‌شود.

نکته ۳: به موجب اضافه شدن کلمه‌ی «امام» به کلمه‌ی «زمان» و کلمه‌ی «زمان» به ضمیری که مرجعش کلمه‌ی «مَن» است، یک‌یک مردان و زنان از صدها میلیون مسلمان در هر زمان شامل این حکم می‌باشند، به عبارت دیگر از روز شهادت پیامبر ﷺ تا هم‌اکنون در قرن چهاردهم، میلیاردها مسلمان آمده و رفته‌اند، همه و همه بدون استثناء موظف به شناختن امام زمانی بوده که هم‌زمان با آنها و در دوران زندگی هر یک، متصدی مقام امامت و رهبری بوده و در حال حاضر و از این پس نیز امام زمان ﷺ واجب‌الاطاعة می‌باشند، در غیر این صورت به حکم این حدیث و صراحتی که دارد مرگ چنین افرادی، مرگ جاهلی خواهد بود.

نکته ۴: شیعه بر این عقیده است که شناختن چنین امامی که انتخابش همانند پیامبر ﷺ از طرف خدا است، با ویژگی‌هایی که دارد از قدرت افراد و گروه‌ها بیرون بوده و تنها خداوند است که می‌تواند او را تعیین و توسط پیامبر ﷺ یا امام پیشین خود معرفی نمایند، تا مردم از او پیروی کرده و رهنمودهای او را اطاعت کنند.

نکته ۵: با توجه به اینکه مسئله‌ی شناخت امام هر زمانی، هدف اصلی از بیان این حدیث و احادیث فراوان دیگر است، این سؤال مطرح است که مقصود از شناختن امام چیست و حدّ و مرز شناسایی امام از چه قرار است؟

ناگفته پیداست که شناختن امام صرفاً به دانستن نام، لقب، نام پدر و مادر، محل ولادت و سکونت و ویژگی‌های او، نیست هم‌چنان که آشنایی با امام در حدّ همسایگی، خویشاوندی، ملاقات و مبادله سلام و تحیت، و دید و بازدید و حتی فراگیری علمی و پرسش و سؤال هم نمی‌تواند پاسخگوی وظیفه‌ی یک امام شناس باشد. درست همان طوری که به عنوان مثال در جهت درمان یک بیماری خطرناک یا جراحی مغز و قلب، صرف آشنایی با اسم و رسم و آدرس پزشک کافی نیست بلکه باید در مرحله‌ی اول آگاهی و اطمینان به تخصص او پیدا کرد. در مرحله‌ی دوم به او مراجعه و تقاضای تشخیص و درمان بیماری و یا انجام جراحی نماید و در مرحله‌ی سوم به دستورات او عمل نماید، که در این صورت برای مراجعه‌کننده، امید و امکان بهبودی از مرض و یا تخفیف بیماری خواهد بود، و گرنه با کوتاهی در هر یک از مراحل فوق، نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد، در این باب نیز معرفت و شناخت امام هم‌چنان که از خود حدیث استفاده می‌شود این است که انسان امامی را که برگزیده و منصوب از طرف خدا

و معرفی شده به وسیله‌ی پیامبر ﷺ است، بشناسد و بداند که او داناترین مردم، پرهیزکارترین آنان و مصون از هر خطا و لغزش است و با چنین پشتوانه‌ی فکری و عقیدتی، به او تاسی نموده و دستوراتش را پیروی نماید تا به سعادت دست یابد و گرنه با جهل به چنین امامی که دارای این ویژگی‌ها باشد و یا صرف شناخت بدون التزام عملی و پیروی از دستوراتش، هیچ‌گاه به اسلام راستین دست نیافته، و سرنوشت بدی در انتظارش خواهد بود.

نکته ۶: با دقت در بحث و بررسی کوتاهی که پیرامون حدیث شریف «من مات» و دیگر احادیث مشابه به عمل آمد، به این نتایج دست می‌یابیم:

- ۱- لزوم اصل مقام امامت واجد شرایط در نظام عقیدتی اسلام.
- ۲- نفی حکومت‌های غاصبانه‌ی شخصی یا شورایی و مقابله با هرج و مرج.
- ۳- ضرورت استمرار مقام امامت و وجود امام واجد شرایط در هر زمانی، هر چند قرن‌ها از تاریخ پیدایش اسلام گذشته باشد.
- ۴- تعدد امام بر حسب زمان‌های مختلف نه به حسب کشورها یا نژادها و طبقات متعدّد و گوناگون.

۵- مرگ جاهل در صورت نشناختن امام واجد شرایط هر زمان

۶- متصدی امامت و خلافت باید آگاه‌ترین و پرهیزکارترین مردم باشد.

۷- نفی امامت عموم متصدیان خلافت اعم از تیره‌ی اموی و عباسی و غیره، به خاطر عدم انطباق راه و رسم آنها با امام زمان مطرح شده در حدیث فوق، و اینکه هیچ‌کس نگفته است که نشناختن اینها به مرگ جاهلی می‌انجامد.

۸- خلفای اموی و عباسی خود محکوم به مرگ جاهلی می‌باشند، زیرا امامت امامان برحق واجد شرایط را نپذیرفتند و رفتارشان به ویژه در دوران خلافت مقرون به کفر و زندقه یا توأم با فسق و فجور بود.

۹- راه‌های شناخت امام، در معرفی از ناحیه پیامبر ﷺ یا امام پیشین، یا اظهار معجزه و انجام کار خارج از قدرت بشر خلاصه می‌شود.

۱۰- موضوع امامت همان طوری که شیعه معتقد است، از اصول دین می‌باشد نه از فروع دین چنان که اهل تسنن گویند، زیرا بدون شک مرگ شخص جاهل به مسئله‌ای، از مسائل فروع دین، اعم از واجب یا حرام نمی‌تواند محکوم و منتهی به مرگ جاهلی باشد، زیرا جهل به یک حکم فرعی مضر به اسلام نیست.

۱۱- هدف اصلی از شناخت امام، پایبندی عقیدتی به مقام امامت امامان برحق و پیروی عملی از گفتار و رفتار آنان می‌باشد.

۱۲- به همین دلیل، اهل تسنن و سایر فرق‌ها مانند زیدیه و اسماعیلیه و حتی شیعیانی که از روی گرایش‌های صوفیانه بعد از امام هشتم، دیگران را، رهبر معنوی و باطنی می‌دانند و چهار امام بعد از امام ظاهری و سطحی دانسته، در برابر سؤال از امام زمان خود پاسخی ندارند، و بی‌شک در معرض مرگ جاهلی قرار دارند.

۱۳- با توجه به قطعی بودن حدیث «من مات» به شرحی که گذشت، تنها شیعه‌ی اثنی‌عشری در پرتوی عقیده به امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه ﷺ، که آخرین آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن ﷺ می‌تواند از مرگ جاهلی رهایی یافته و تنها مصداق بی‌چون و چرای این حدیث باشد.

## ۵. مراد از معرفت امام

مرحوم موسوی اصفهانی در پایان این بخش به معنای معرفت امام می‌پردازد و می‌گوید: «و أما المراد من المعرفة التي يجب تحصيلها، فسيأتي في صدر الباب الثامن أن الواجب من المعرفة أمران أحدهما معرفة شخص الإمام باسمه و نسبه و الثاني معرفة صفاته و خصائصه التي يمتاز بها عن غيره فانتظر لتفصيله إن شاء الله» (موسوی اصفهانی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۵۸). یعنی: و اما منظور از معرفت و شناخت چیست؟ در اول باب هشتم خواهد آمد که آنچه در معرفت واجب است، دو امر است، یکی شناختن شخص امام با اسم و نسب او، دوم: شناخت صفات و خصوصیات او که با آنها از دیگران امتیاز می‌یابد ان شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

این نگرش به ویژه در روزگار ما که احمداسماعیل یمانی مدعی دروغین وصایت و سفارت امام زمان علیه السلام شده است بسیار مهم است، بنابراین پژوهشگران حوزه‌ی مهدویت باید هم به معرفت اسمی و هم معرفت وصفی امام به شکل مستقل توجه داشته باشند آن‌چنان که در حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ ... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ ... مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنِعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ ...» (خزاز رازی، ۱۴۰۱ ق، ص ۲۶۳). یعنی: به درستی که با فضیلت‌ترین و ضرور (شیخ صدوق) ی‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی او است ... و بعد از معرفت رسول، معرفت آن امامی است که به او اقتدا می‌کند. هم شناخت ویژگی‌ها و اوصاف و هم شناخت نامش. چه در سختی و چه در آسایش.

## ۶. نتیجه

- زیر بنایی‌ترین سخن فقیه احمدآبادی در کتاب مکیال المکارم این است که ایمان بدون شناخت امام زمان علیه السلام محقق نمی‌شود که این جمع‌بندی در میان آثار علمای امامیه، جدید است.

- مؤلف هم چون سایر دانشوران شیعه انتصاب امام را به دلیل عدم توانایی بشر فقط از جانب خدا می‌داند اما در تقریر او هم چون علامه بحرانی این مسأله بر خدا واجب بیان شده است، این نگرش که کم‌تر در بین علمای شیعه رایج است مقدمه‌ای شده است که بگوید بر مردم نیز واجب است امام را بشناسند، زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد.

- در بیان ادله‌ی نقلی از روایات صحیح یا مانند صحیح شیعه، ۱۴ حدیث را نقل می‌کند که بیشتر از الکافی: شیخ کلینی علیه السلام و کمال الدین: شیخ صدوق علیه السلام است؛ با اینکه برخی احادیث منقول در منابع دسته اول نظیر بصائر الدرجات دیده می‌شود و مؤلف آن را در اختیار داشته است اما به نظر می‌رسد او به دلیل اینکه، یک اثر (الکافی) در شمار کتب اربعه شیعه و آن دیگری (کمال الدین) اثر یکی از مصنفان کتب اربعه شیعه است، تأکید دارد روایات صحیح را آن هم گاه به شکل تقطیع شده از آنان برگزیند، صحیح از منظر او، دیدگاه متأخران علمای شیعه است و خود اذعان دارد که روایات در این زمینه بسیار بیش از آن تعدادی است که در کتاب نقل کرده است.

- گاهی با هدف تحمل درست حدیث، برواژگان روایات، تأمل بیشتری دارد تا حدیث به خوبی برای خواننده فهمیده شود.

-وی بر اساس روایاتی که جمع‌آوری کرده است بر این باور است که هر کس در مرحله‌ی اول، لازم و واجب است خدا و رسول را بشناسد و در مرحله‌ی دوم نسبت به امام و پیشوایی که خداوند برای او تعیین کرده شناخت و معرفت پیدا کند.

-با استفاده از علم فقه الحدیث در مواردی که در روایت تصحیف رخ داده است، سعی می‌کند تقریرهای هم‌سو با واژه را بیان کند که حاکی از تسلط او بر علم الحدیث و معارف شیعه است.

-حدیث معرفت: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ» که می‌توان بر آن ادعای تواتر معنوی کرد در فریقین نقل شده است و از مهم‌ترین استدلال‌های نقلی صاحب مکیال المکارم در ضرورت شناخت امام زمان علیه السلام است.

## منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن‌ابی‌زینب (نعمانی)، محمد بن ابراهیم، الغيبة، محقق: علی‌اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الهدایة (فی الأصول و الفروع)، تحقیق: مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام قم: مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۴. همو، علل الشرائع، قم: کتاب‌فروشی داورى، ۱۳۸۵ ش.
۵. همو، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، مصحح: علی‌اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۶. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام، قم: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.

۸. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، قم: مؤسسه صاحب‌الأمر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۹. همو، الطرائف فی معرفّة مذاهب الطوائف، قم: خیام، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۱۰. ابن عطیه، جمیل حمود، أبهى المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۱. ابن قانع بغدادی، عبد الباقی، معجم الصحابة، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۲. ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. بحرانی، علی، منار الهدی فی النص علی إمامة الإثنی عشر علیهم السلام، تحقیق: تنقیح و تحقیق و تعلیق: السید عبد الزهراء الخطیب، بیروت: دار المنتظر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۵-۱۹۸۵ م.
۱۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۱۶. خزاز رازی، علی بن محمد، کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام، محقق: عبد اللطیف حسینی کوهکمری، قم: بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۱۷. سیدمرتضی، علی بن الحسین، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۸. شبر، سید عبدالله، حق الیقین فی معرفّة اصول الدین، بیروت: الأعلمی، ۱۴۱۸ ق.
۱۹. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۰. کراچکی، محمد بن علی، **کنز الفوائد**، قم: دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۲. لاهیجی، عبد الرزاق، سرمایه‌ی ایمان، تصحیح: صادق لاریجانی، تهران: الزهراء، ۱۳۶۴ ش.
۳۳. مجلسی، محمد باقر، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، بیروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية المصححة، ۱۴۰۳-۱۹۸۳ م.
۳۴. مسعودی، علی بن حسین، **اثبات الوصیة**، قم: انصاریان، چاپ سوم، ۱۴۲۶ ق.
۳۵. مفید، محمد بن محمد، **الفصول المختارة**، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. موسوی اصفهانی، میرزا محمد تقی (فقیه احمدآبادی)، **مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم علیه السلام**، قم: مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۲ ق.
۳۷. موسوی شفتی، سید اسد الله، **الامامة**، اصفهان: مكتبة حجة الاسلام الشفتی، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. مهدوی، مصلح‌الدین، **اعلام اصفهان**، تصحیح: غلامرضا نصراللهی، اصفهان: سازمان فرهنگ‌ی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶ ش.
۳۹. نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، تصحیح: عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۴۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود، **دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام**، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۳۲ ق.

۲۰. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، **مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام**، قم: مؤسسة المعارف الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. همو، **حقایق الايمان**، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: مكتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. صاوی، احمد، **بلغة السالك لأقرب المسالك**، تحقیق، ضبطه و صححه: محمد عبد السلام شاهین، بیروت: دار النشر و دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق- ۱۹۹۵ م.
۲۳. صفار، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام**، مصحح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم: مكتبة آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم (متوفای قرن پنجم)، **دلائل الامامة**، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیة و مؤسسة البعثة، قم: مركز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. عیاشی، محمد بن مسعود، **التفسیر**، مصحح: هاشم‌رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
۲۶. غزالی، محمد بن محمد، **قواعد العقائد**، تحقیق و تعليق: موسی محمد علی، بیروت: عالم‌الکتب، ۱۴۰۵ ق.
۲۷. فاضل مقداد، **ارشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين**، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: كتاب خانه آية الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. همو، **اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة**، تحقیق: سید محمدعلی قاضی طباطبایی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۲۹. کاشف‌الغطاء، الشیخ محمد الحسین، **أصل الشيعة و أصولها**، تحقیق: علاء آل جعفر، بی‌جا: مؤسسة الإمام علی علیه السلام، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق.

